طبقه‌بندیِ موضوعیِ دوبیتی‌های لای‌زنگان

واژگان کلیدی
* لای‌زنگان
* دوبیتی
* طبقه‌بندی
* محتوا

حسن رنجبر*abrak32@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

بومی‌سروده‌ها از جمله انواع (ژانرها)یی است که بخش عظیمی از هر فرهنگِ بومی را تشکیل می‌دهد. نگارنده در این جستار به طبقه‌بندی موضوعی دوبیتی‌های روستای لای‌زنگانِ داراب پرداخته است. روش گردآوریِ مطالب این پژوهش به دو صورت میدانی و کتاب‌خانه‌ای بوده و روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی-توصیفی بوده است. شاعران لای‌زنگان از گذشته تاکنون توجه ویژه‌ای به قالب دوبیتی داشته‌اند و بخش بسیار زیادی از بومی‌سروده‌های لای‌زنگانْ در این قالب سروده شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که دوبیتی‌سرایان این روستا در اشعار خود به بیان مضامینِ بسیاری پرداخته‌اند. بنابراین جستار، می‌توانیم دوبیتی‌های لای‌زنگان را به پانزده گروه تقسیم کنیم؛ حوادث و پیشامدهای روزمره، رویدادهای تاریخی، عاشقانه‌ها، آفرین و نفرین، دین و مذهب و باورهای مربوط آن، پند و اندرز، گلایه‌ها، شهرآشوب، مرثیه، شوخ‌طبعی، مدح، وصف طبیعت و لای‌زنگان و اخوانیات. در میان این پانزده گروه، حجم دوبیتی‌هایی که در حوادث و پیشامدهای روزمره، گلایه و عاشقانه‌ها سروده شده بیش‌تر است.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۵

۱. مقدمه

بومی‌سروده‌ها از جمله انواع (ژانرها)یی است که بخش عظیمی از هر فرهنگِ بومی را تشکیل می‌هد. سرودن شعر به زبان‌های محلی از قدیم الأیّام مورد توجه بوده است.

«باید میان اشعار به لهجه‌های محلی با اشعاری که در آن واژه‌ها و اصطلاحاتی محلی به کار رفته است، قائل به تفاوتی شد؛ زیرا آن‌چه در ادب امروز به نام ترانه‌های محلی خوانده می‌شود، اغلب زبانی جداگانه و غیر قابل فهم برای عموم مردم ایران ندارد، بلکه جلوه‌گاهِ عواطف و احساسات روستائیان و مردم طوایف و محلات گوناگون شهرهای ایران‌زمین است که لفظها را به صورت غیر ادبی آن و در حد تداول عامه به کار گرفته‌اند و اندیشه‌های شاعرانهٔ مختلف خود را از قبیلِ عاشقانه‌ها، لالایی‌ها، ترانه‌های خرمن‌کوبان، واسونک‌ها، گلایه‌ها و شروه‌ها ارائه داده‌اند. بدین طریق شاید مشخصهٔ اصلی ترانه‌های محلی، صداقت شاعر در طرح احساسات و به کارگیری زبان ساده و طبیعی و به دور از تکلف زبان رسمی باشد.»(رستگارفسایی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

برای اشعار عامیانه ویژگی‌های بسیاری برشمرده‌اند. ذوالفقاری چهارده ویژگی را برای این نوع از اشعار ذکر کرده است: ۱-ساده و بی‌پیرایه بودن و جهان‌بینی سادهٔ سرایندگان آن‌ها ۲-داشتن خصلت جمعی. ۳-بسیار قدیمی‌اند و شکل‌های جدید آن‌ها بازتولید همان شکل‌های قدیم است. ۴-سرایندگانِ نامشخص و گمنام دارند.۵-محتوای برخی از این اشعار به شکل سؤال و جواب است.۶-گونه‌هایی چون حراره و شعار عمری کوتاه دارند.۷-اشعار عامه در میان اقوام گوناگون شباهت‌هایی با هم دارند.۸-اغلب مضمون غنایی دارند و بیانگر عواطف و احساسات و آرزوهای ممکن و ناممکن سازندگان آن است. ۹-تعدادی از مصرع‌ها و ابیات اشعار و ترانه‌های عامه به دلیل کثرت تکرار در میان مردم به صورت ضرب المثل در آمده‌اند. ۱۰-محتوایی غنی، پُرتحرک، متنوع و جذاب دارند. ۱۱-بازتاب دهندهٔ مختصات جغرافیایی، اقلیمی، زندگی و روابط خانوادگی و اجتماعی و مناسبات است.۱۲-کاربرد اشعار عامه بیش‌تر میان زنان و کودکان است.۱۳-از نظر فنی، هنری و زیبایی‌شناسی فاقد آرایه‌های ادبی پیچیده‌اند. ۱۴-به زبان محاوره یا به لهجه‌های محلی و حاوی واژگان اصیل فارسی و اصطلاحات زیبا و تعبیرات نو است. (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۲۹۳)

اشعار عامه از جنبهٔ مضمون و موضوع نیز ویژگی‌های بسیاری دارند. «به تحقیق می‌توان گفت که برشمردن و فهرست کردن مضمون در ترانه‌های عامه، اگر ناممکن نباشد سخت و دشوار است. زیرا ترانه‌ها که آیینهٔ انعکاس تمامی جلوه‌های زندگی هستند، به وسعت تمامی زندگی مضمون در خویش دارند.»(احمدپناهی، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

«باورها و عقاید مردم در ترانه‌ها منعکس می‌شود. قسمت عمده‌ای از اشعار عامیانهٔ جنوب طرح مسائل و مشکلات و آلامی است که به صورت غیرمستقیم و مستقیم با طرح مضامینی همچون اعتراض، فراق، غربت، شکایت از بخت و فلک، افسوس از گذر ایام جوانی و رسیدن پیری، درد، رنج، فقر و دلتنگی بیان می‌شود.»(مؤذنی و حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۳).

در لای‌زنگان به شاعر «شُعار» šo`âr می‌گویند و غالباً دوبیتی را نیز «شَروه» šarva می‌گویند.(رنجبر، ۱۳۹۶: ۶۴۳).«شروه šarveh که به عنوان آواز دشتی و دشتستانی هم معروف است؛ معمولاً بیت‌هایی است که با لحنی خاص در جنوب ایران خوانده می‌شود. شروه گاهی به معنی نوعی خوانندگی هم به کار رفته است. بعضی معتقدند که شروه از روزگار ساسانیان با نام چروه čarveh در مایهٔ دشتی خوانده می‌شده و موطن آن دشتی و دشتستانی است و لغت شروه به صورت‌های شلوه، شروی و شلوی هم به کار برده شده است.»(رستگارفسایی، ۱۳۸۰: ۱۲۵).

لای‌زنگان –lây-zangân- ده بزرگی از دهستان کوهستانِ بخش داراب شهرستان فسا است. که در ۵۴ کیلومتری خاور داراب قرار دارد. این روستا در کوهستان قرار دارد و سردسیری است و ۲۳۳۵ تن جمعیت دارد و همه شیعهٔ فارسی‌اند. آب آن از چشمه و راه آن مالرو است. محصولاتش بادام، مویز، انجیر، گردو و گل سرخ است. شغل مردم آن باغبانی و قالی‌بافی است. (رزم‌آرا، ۱۳۳۰، جلد هفتم: ۲۱۰).

۱-۱. پیشینهٔ پژوهش

خوش‌بختانه امروزه پژوهش‌گرانِ بسیاری به فولکلور یا فرهنگ عامه می‌پردازند. از میان گونه‌های فرهنگ مردم، بومی‌سروده‌ها یا اشعار محلی از دیرباز مورد توجه بوده است. و پژوهش‌های بسیاری در این زمینه انجام شده است. در برخی از این پژوهش‌ها به صورتِ کلیِ

سروده‌های محلی توجه شده و در برخی دیگر فقط به یک شاعرِ محلی‌سرا توجه شده است. با اندک تسامحی می‌توان گفت تمام پژوهش‌های صورت گرفته به گردآوری بومی‌سروده‌ها خلاصه می‌شود و اگر طبقه‌بندی‌ای انجام شده باشد بر اساس قالب و ژانرهایی نظیر لالایی، واسونک و نظیر این‌ها بوده است.

-صادق همایونی در کتاب «ترانه‌های محلی فارس»، (۱۳۷۹)، به ترانه‌های محلی فارس پرداخته است. این پژوهش از پژوهش‌های کم‌عیب و گستردهٔ حوزهٔ فارس است. همایونی، این کتاب را به فصل‌های مختلفی تقسیم کرده و در هر فصل به گوشه‌ای از این ترانه‌ها پرداخته است. بدین قرار:

فصل اول؛ ترانه‌های کودکانه که خود شامل لالایی‌ها، ترانه‌هایِ ناز و نوازش و روایی‌هاست.

فصل دوم؛ واسونک‌ها.

فصل سوم؛ تک‌بیتی‌ها.

فصل چهارم؛ دوبیتی‌ها که خود شامل دوبیتی‌های رباعی، دوبیتی‌های مثنوی و دوبیتی‌های حسینا است.

فصل پنجم؛ ترانه‌های پراکنده که خود شامل گفت‌گویی، چندبیتی، نوروزیه‌ها، در تلاش معاش و اجتماعی و انتقادی است.

فصل ششم؛ ترانه‌های بازی‌های نمایشی.

فصل هفتم؛ شربه‌ها.

-ابوالقاسم فقیری در کتاب «سیری در ترانه‌های محلی: با تکیه بر گوشه‌هایی از ترانه‌های محلی فارس»، (۱۳۸۵)، به ترانه‌های فارس پرداخته و پس از ذکر تعداد زیادی از دوبیتی‌هایِ محلی، به نقش عناصری از قبیل گُل، زن، شکار، شیراز، مادر و پیری در دوبیتی‌ها پرداخته است. درواقع هر یک از این عناصر را یک مدخل قرار داده است. برای مثال هنگام پرداختن به عنصر مادر، دوبیتی‌هایی که دربارهٔ مادر است را ذکر کرده است. در پایان کتاب تعدادی واسونک و متل نیز آورده است.

-محمد احمدپناهی در کتاب «ترانه و ترانه‌سرایی در ایران: سیری در ترانه‌های ملّی ایران»، (۱۳۸۳)، اشعار محلی ایرانی را اعم از متَل‌ها، دوبیتی‌ها، لالایی‌ها و ... مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌هایِ بسیاری اعم از لفظی و محتوایی برای آن‌ها برشمرده است.

-صمد فرزین‌نیا در کتاب «ترانه‌های محلی جهرمی (دوبیتی‌ها) با اضافاتی بر واسونک‌های محلی جهرمی»، (۱۳۹۵)، به گردآوری دوبیتی‌ها و ترانه‌های عروسیِ رایج در جهرم پرداخته است. در این کتاب اشعار، به صورت الفبایی، براساس حرف اولِ نخستین کلمهٔ هر شعر تنظیم شده‌اند.

۲-۱. روش پژوهش

روش گردآوریِ مطالب این پژوهش به دو صورت میدانی و کتاب‌خانه‌ای بوده است. برای این کار نگارنده غالباً با گویشوران کهن‌سالِ روستا به مصاحبه و گفت‌وگو پرداخته و اطلاعات را به صورت صوتی ضبط کرده است و در مواردی که فرصت ضبط صدا میسر نبوده، مطالب را یادداشت و فیش‌برداری کرده است.روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی-توصیفی بوده است.

۱-۳. بیان مسأله

در این پژوهش برآنیم تا نشان دهیم شاعران محلی‌سرای این گویش، بیش‌تر به طرحِ چه موضوعات و مفاهیمی در دوبیتی‌های خود پرداخته‌اند؟ و از این رهگذر، دوبیتی‌های لای‌زنگان را می‌توان به چه شاخه‌ها و زیرشاخه‌هایی از انواع ادبی تقسیم و طبقه‌بندی کرد؟

۲. طبقه‌بندیِ موضوعیِ دوبیتی‌های لای‌زنگان

اگر بخواهیم ادبیات را از دیدگاه علمی مورد بررسی قرار دهیم باید بتوانیم آثار ادبی را طبقه‌بندی کنیم زیرا مهم‌ترین ویژگی علم، طبقه‌بندی کردن است. انواع ادبی در کنار سبک‌شناسی و نقد ادبی، یکی از اقسام جدید علوم ادبی به شمار می‌آید که موضوع اصلی آن طبقه‌بندی کردن آثار ادبی از نظر ماده و صورت در گروه‌های محدود و مشخص است. (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۷). اگرچه ارسطو را اولین کسی می‌دانند که ویژگی‌های هر نوع ادبی را به طور مدون

و مبسوط مطرح ساخته، اما افلاطون پیش از ارسطو، حالات بیان ادبی را به سه نوع روایی، نمایشی و مخلوط تقسیم کرده بود. (درام، ۱۳۸۱: ۷۷)

به طور کلی آثار ادبی را از دو دیدگاه معنایی و شکل ظاهری می‌توان طبقه‌بندی کرد. در ایران معمولاً شعر را براساس شکل ظاهر، به قصیده، غزل، رباعی و غیره تقسیم کرده‌اند. از نظر معنایی نیز انواع را به نوع‌هایی نظیر هجو، مدح، رثا و گلایه تقسیم کرده‌اند. «در ایران تا قبل از ورود نظریه‌های جدید انواع، فنون ادبی و به ویژه شعر به گونه‌های سنتی دسته‌بندی می‌شد. بدین صورت که اغلب بدون توجه به معنی و محتوای اثر و محدودهٔ تأثیرگذاری، آن را به قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، دوبیتی، رباعی و... تقسیم می‌کردند.»(ریاحی‌زمین، ۱۳۸۴: ۳۵).

از قدیم رسم بر این بوده تا انواع را به حماسه، ادب غنایی و ادب دراماتیک تقسیم کنند. اما در ایران چون نوع نمایشی را نداریم، نوع تعلیمی جایگزین می‌شود.«از انواع شعر بنابر تقسیم بندی یونانی، نوع حماسی و غنایی آن در شعر فارسی موجود است. اما در شعر فارسی ما شعر نمایشی نداشته‌ایم اگرچه تعزیه را می‌توان نوعی شعر نمایشی به حساب آورد که به خصوص در دورهٔ صفویه و قاجاریه رونق می‌گیرد.»(پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۸).هر یک از این انواع دارای زیرشاخه‌هایی است که به انواع فرعی معروفند.«در قالب یک تمثیل می‌توان گفت: نسبت انواع با یکدیگر همچون نسبت اعضای یک خانوادهٔ بزرگ است. سه نوع اصلی، چونان سه برادر و زیرشاخه‌ها همانند فرزندان آن سه برادرند».(زرقانی، ۱۳۸۸: ۷۸ با اندکی تصرف).

از آن‌جا که اشعار محلی برآمده از احساسات و عواطف شاعران محلی‌سرا است، با اندک تسامحی می‌توان گفت تمام بومی‌سروده‌ها را می‌توان ادب غنایی به شمار آورد و در انواع فرعی و زیرشاخه‌هایِ بسیاری بر حسب موضوع، طبقه‌بندی کرد.

با این وجود باید دقت نظر داشته باشیم که وقتی حرف از تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی براساس درون‌مایه به میان می‌آید، نباید یک اثر را به طور کامل و جامع، تحت عنوان یک نوع یا زیرشاخه‌ی آن قرار دهیم. چراکه معنا، طیفی گسترده دارد و نمی‌توان آن را در چارچوبی دقیق و محدود و به صورت جامد بررسی کنیم. بدین دلیل است که پراپ در بررسی قصه‌های پریان به این نکته تصریح می‌کند: جدا ساختن یک مضمون به صورت کاملاً عینی از مضمون دیگر و گزینش گونه‌های آن، به هیچ وجه کار ساده و آسانی نیست. مضمون‌ها ارتباط نزدیکی

با یکدیگر دارند که مسألهٔ جداسازی آن‌ها نیاز به مطالعات مقدماتی دارد. بدون چنین مطالعه‌ای پژوهنده باید به سلیقهٔ خود عمل کند زیرا جداسازی به صورت عینی غیر ممکن است. (پراپ، ۱۳۹۲: ۳۲). شفیعی کدکنی از میان پژوهشگران ایرانی این نکتهٔ باریک را دریافته و بر این عقیده است که: «به دشواری می‌توان یک اثر ادبی را در نوع دقیق و شاخهٔ خاص خودش قرار داد زیرا اگر از نظرگاهی به یک نوع نزدیک باشد، از دیدگاهی دیگر به نوعی دیگر شبیه است.مثلاً هجو گاهی صبغه‌ای از شعر نمایشی به خود می‌گیرد و صبغه‌ای از شعر غنایی و حتی صبغه‌ای از شعر تعلیمی. به همین جهت است که تقسیم‌بندی‌های ادبی در تمام موارد دقیق نخواهد بود و به ضرورت، در مواردی، جنبهٔ قراردادی به خود می‌گیرد.»(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۸).

به نظر می‌رسد اگر زیرشاخه‌های انواع اصلی را بر حسب موضوع گسترش دهیم، می‌توانیم نظم فارسی و به ویژه بخشی که مربوط به ادب غنایی می‌شود را طبقه‌بندی کنیم. نگارنده در این پژوهش، دوبیتی‌های محلیِ روستای لای‌زنگان را بر حسب موضوع به شاخه‌های مشخص تقسیم کرده است. باید توجه داشته باشیم که هر یک از این شاخه‌ها نیز می‌توانند به زیرشاخه‌های متعددی گسترده شوند. برای مثال وقتی بخشی از دوبیتی‌ها را تحت عنوان عاشقانه‌ها معرفی می‌کنیم می‌توانیم زیرشاخه‌هایی از قبیل وصف زیبایی‌های معشوق در نظر بگیریم و برای وصف زیبایی‌های معشوق نیز زیرشاخه‌هایی از قبیل وصف ظاهر و خلق و خوی معشوق در نظر بگیریم و پس از این نیز زیرشاخه‌ها را گسترش دهیم. نمودار زیر، سیرِ این تقسیم‌بندی را نشان می‌دهد:

پرتال جامع علوم انسانی

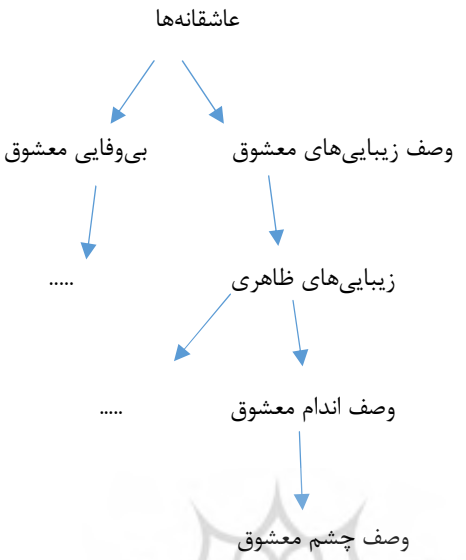

۱-۲. حوادث و پیشامدهای روزمره

با اندک تسامحی می‌توان گفت تمام دوبیتی‌هایی را که شاعران نسل پیش این روستا سروده‌اند، دلیلی خارجی داشته است. اتفاق یا رویدادی موجب شده است که شاعر، یک دوبیتی را بسراید. از این رو هنگامی که گویشوران این روستا شعری را روایت می‌کنند قبل یا بعد از آن، داستان بلندبالایی را نیز روایت می‌کنند. ما در این بخش، دوبیتی‌هایی را مد نظر قرار داده‌ایم که مربوط به رویدادهای شخصی بوده است.

دم صبحی گذارم چاه موسی/ دمِ بت‌خونه و ارگ کلیسا

آیه خلقا نمی‌دونین، بدونین:/ زنِ سگ‌باز دارِن ئی رئیسا! (حسین عدالت‌پرر)

dam-e so:b-i gozâr-om čâh-e musâ/ dam-e bot-xuna-wo arg-e kalisâ

aya xalq-â nami-dun-in bo-dun-in/ zan-e sag-bâz dâr-en i rais-â

-دم صبحی گذرم به «چاه موسی» افتاد. گویی به دم بت‌خانه یا ارگ کلیسا رفته بودم.

-ای خلایق اگر نمی‌دانید، بدانید که این رُؤسا زنان سگ‌باز دارند.

توضیح: روزی مادر حسین عدالت‌پرور مریض می‌شود و به اسهال مبتلا می‌گردد. شاعر (حسین) برای درمان مادرش از لای‌زنگان به یورتی به نام چاه موسی می‌رود تا برایش ماست محلی بخرد. در آن‌جا سگی به او حمله‌ور می‌شود و گازش می‌گیرد. به‌گونه‌ای که خون از ساق پاپش جاری می‌شود و وارد کفشش می‌شود. پس از این ماجرا شعر فوق را می‌سراید.

سی فرسخ اومدُم از راه دورا/ گریزون می‌شوم از دست پیرا

«علی بگ» چون کنه؟ چون چاره سازه؟/ شَتَشل اَ دسّ مهمون زد «نصیرا» (کربلایی علی نصیرا)

si: farsax umað-om az râ:h-e dur-â/ gorizun mi-šav-am az dast-e pi:r-â

ali bag čun kon-e čun čâra sâz-e/ šatal a: dass-e me:mun zað nasirâ

-از راه دوری که سی فرسخ بود آمدم. از دست پیرها گریزان می‌شوم.

-«علی بگ» چه‌کار کند؟ چه چاره‌ای بیندیشد؟ «نصیرا» از میهمان حریص‌تر شد.

توضیح: روزی «علی بگ» که جایی بوده به خانه بازمی‌گردد و میهمان هم با خود می‌آورد. پدرش «نصیرا» غذایی آماده می‌کند و هنگام خوردن، بخش زیادی از آن را روی نان‌هایی می‌گذارد و به بچه‌های کوچک خود می‌دهد و مقدار کمی از غذا باقی می‌ماند. «علی بگ» هم تا این وضعیت را می‌بیند این دوبیتی را می‌سراید. مصرع چهارم این دوبیتی یعنی؛ «شَتَشل اَ دسّ مهمون زد نصیرا» تبدیل به یکی از ضرب‌المثل‌های پرکاربرد در گویش لای‌زنگانی شده است.

۲-۲. رویدادهای تاریخی

در برخی از دوبیتی‌های این گویش به رویدادهایی اشاره شده که از نظر تاریخی دارای ارزشند و می‌توان آن‌ها را از این جنبه مورد تحلیل و بررسی قرار داد. منظور از رویدادهای تاریخی، اتفاقات و رویدادهایی عمومی است که از نظر تاریخی دارای اهمیت و ارزش است.

نقل می‌کنند که در زمان پهلوی اول یا اوایل پهلوی دوم (؟) گرگ‌هایی به این روستا آمده بودند که کودکان را می‌بردند و می‌خوردند. کار به جایی رسیده بود که رفت و آمد اهالی در

روستا حتی در روز روشن هم محدود شده بود. در همین دوره مأموران دولتی نیز به مردم فشار می‌آورند و تفنگ‌های آنان را مصادره می‌کردند. روزی در باغی در منطقه‌ای از لای‌زنگان به نام «ری کو» (روی کوه) گرگ کودکی را می‌رباید و «حسن صَفَر» که از شاعران این روستا بوده و همان‌جا حضور داشته بود این دوبیتی را می‌سراید:

چه گرگ بی‌حدی اومد به «ری کو»/ دو فرزند «علی» بُردی به یک رو

الهی خونهٔ دولت بسوزه/ که جَم کردی تفنگایِ مسلمون (حسن صَفَر)

če gorg-e bi-haδ-i umaδ be ri ku/ do farzad-e ali bord-i be ya(e)k ru

elâ:hi kuna-ye dôlat bo-suz-e/ ke jam kerd-i tofang-â:-ye mosalmun

-چه گرگی به «روی کوه» (نام منطقه‌ای در لای‌زنگان) آمد! گرگ دو فرزند علی را در یک روز برد.

-خدا کند که خانهٔ دولت و حکومت بسوزد! چون تفنگ‌های مسلمانان را جمع کرد. (چون حکومت تفنگ‌ها را از مردم گرفت، گرگ فرزندان علی را برد و تفنگ نبود که گرگ را بکُشیم)

دوبیتی زیر مربوط به زمانی به احتمال در دورهٔ پهلوی اول است که ملخ‌ها به باغ‌های این روستا هجوم آورده بودند و به بسیاری از درختان و محصولات این روستا زیان رساندند.

به سختی از گُدار رفتم به بالا/ نبیند روز بد چشم تو حالا

تکیده از مَراق، پیک و گل و برگ / دگر یک چوبِ خشکی مونده برجا (شهربانو؛ مادر غلامعلی شریفی)

be saxt-i az goδâr rafr-om be bâ:lâ/ na-binaδ ruz-e baδ čašm-e to hâ:lâ

takiδ-e az marâq pik-o gol-o barg/ degar ya(e)k čub-e xošk-i mond-e bar-jâ

-به سختی از سربالایی بالا رفتم. چشمت روز بد نبیند!

-غنچه، گل و شکوفهٔجوانه‌ها تکیده است، دیگر یک چوب خشک برجای مانده است.

۲-۳. عاشقانه‌ها

«عاشقانه‌ها : این گونهٔ دوبیتی‌ها مضامینی عاشقانه دارند که از آن میان است: ابراز عشق، شکوه از بیداد یار و کسانِ او، آرزوی وصل، ابراز شهامت و جسارت برای از میان برداشتن هر مانعی در نیل به آرزو، بیان ترس و یا نفرت از رقیب، گله از یار و نامهربانی‌های او و نزدیک شدنش به رقیب، ...»(همایونی، ۱۳۹۲: ۴۴). در میان این گروه از دوبیتی‌های لای‌زنگان، به بیان عشق به فرزند، مادر، واسوخت و بیان جدایی، وصال و وصف معشوق پرداخته شده است. «ویژگی عاشقانه‌ها، در ترانه‌های عامیانه، سادگی، صداقت و زلالی آن‌هاست. به ویژه در نوع روستایی این ترانه‌ها، احساسات لطیف، تصاویر رؤیایی و خیال‌انگیز از جاذبه و محبت انسانی به جلوه در می‌آید.»(احمدپناهی، ۱۳۸۳: ۴۶۵).

۱-۳-۲. بیان جدایی، وصال و وصف معشوق

در این دوبیتی‌ها به مسائلی نظیر وصف اندام و خلق و خوی معشوق، درد و رنجِ ناشی از فراق، بیان بیزاری از نزدیکان معشوق و نظیر این‌ها پرداخته شده است.

مشین ای دخترعامو خاف و خاموش/ دو فرزندُم غلام حلقه برگوش

بیا بنشین براشون مادری کن/ مکن از راه لطف ما را فراموش (حسین سرفراز)

ma-šin ey doxtar-ɔmu xâf-o xɔmuš/ do farzand-om ɣolâm-e halqa bar-guš

bi-yâ be-nšin barâ-šun mâːðar-i kon/ ma-kon az râh-e lotf mâ râ farɔmuš

-ای دخترعمو خاموش ننشین! دو فرزندم غلام حلقه به گوشِ تو!

-بیا بنشین و برایشان مادری کن (جای مادرشان را پر کن) ما را از راهِ لطف، فراموش نکن.

۲-۳-۲. واسوخت

واسوخت عکس العملی است همراه با قهر و عتاب که عاشق در مقابل قدرناشناسی معشوق از خود نشان می‌دهد (رزمجو، ۱۳۹۰: ۸۱). واسوخت درون‌مایه‌ای تغزلی در تجربهٔ عاشقانه است.

در این تجربه عاشق از معشوق روی واگردانده و بی‌باکانه و آشکارا می‌گوید که دل به دیگری داده است. (فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۳: ۸).

دیه کم کم غمِ تو ایره مَیّاد/ اِخَنُّم تا بُشُم آوادِ آواد

دلُم دیوْونه بیدُم کَ تو دادُم/ تو رفتی و مُیُم آزادِ آزاد (محمدحسن باقری؛ غُلمَل)

diya kam kam γam-e to i:-r-e ma-yyâð/ e-xann-om tâ boš-om â:vâ:ð-e â:vâ:ð

del-om di:vuna bi:ð-om k-a to dâ:ð-om/ to raft-i-yo mo-yom â:zâ:ð-e â:zâ:ð

-دیگر کم‌کم غم تو از خاطرم می‌رود. می‌خندم تا آباد آباد شوم.

-دیوانه بودم که دلم را به تو دادم. تو رفتی و منم آزاد آزاد!

۳-۳-۲. عشق به فرزند

اَ ری شونَه‌م گُلُم خواویده آنّو/ نیایْ پَلپَل بِپِرکی هِمژا یَگُّو

اِترسُم ئی گل سرخ و سفیدُم/ اَ پاشه اَ صدایْ بالِ تو اَ خُو (محمدحسن باقری؛ غُلمَل)

a ri šu:na-m gol-om xâ:við-e a-nnô/ na-yâ-y pal-pal be-perk-i hem-žâ yakkô

e-tars-om i: gol-e sorx-o safið-om/ a pâ-še a: seðɔ-y bâ:l-e to a: xô

-ای پروانه! مبادا بیایی و این‌جا پرواز کنی؛ چرا که گل من روی شانه‌ام تازه به خواب رفته است.

-می‌ترسم که این گل سرخ و سفیدم با صدای بال تو از خواب بیدار شود. (رنجبر و باقری، ۱۳۹۵: ۳۴ و ۳۵).

۴-۳-۲. عشق به مادر

هرکس مادر جونی نداره/ در عالم قُروِ چندونی نداره

دلِ هرکه تنورِ غم نَسُخته،/ خَوَر اَ دردِ پنهونی نداره (مرضیه سرافراز)

har-kas mâ:ðar-e ju:n-i na-ðâr-e/ dar â:lam qorv-e čandun-i na-ðâr-e

del-e har-ka tanur-e γam na-soxt-e/ xavar-a dard-e penhun-i na-δâr-e

-هرکس که مادر ندارد در دنیا ارزشی ندارد (ارزش آدم به داشتن مادر است)

-هرکس که تنور غم، دلش را نسوزانده باشد خبر از درد پنهانی ندارد.

۲-۴. بیان مسائل سیاسی و اجتماعی

«شعری که به موضوع قدرت، حاکمیت و روابط غیر شخصی بپردازد، سیاسی است»(شیرودی، ۱۳۸۶: ۱۸۹). با اندک تسامحی می‌توان گفت تمام شاعران، اشعاری سیاسی نیز دارند. چگونه ممکن است شاعری به پیرامون خود، جامعه وضعیت آن بی‌تفاوت باشد؟

الهی تَش بگیره نوتِ شایی/ کمرم خم شده رو قند و چایی

خدا آتش زنه تخت رضاشاه/ رضاشاه می‌کُنه دعوی خدایی (شهربانو؛ مادر غلامعلی شریفی)

elâhi taš be-gir-e nut-e šɔ-yi/ kamar-om xam šoδ-e ru qand-o čɔ-yi

xoδâ âtaš zan-e taxt-e rozâ: šâ:/ rozâ: šâ: mi-kon-e da:vi xoδɔ-yi

-الهی رونق شاهی آتش بگیرد! کمرم از سنگینی بار تهیهٔ قند و چایی خمیده شده است.

-خدا تخت رضاشاه را آتش بزند. رضاشاه دعوی خدایی می‌کند.

این دوبیتی با تفاوت‌هایی در دوبیتی‌های فرهنگ مردم جهرم قابل مشاهده است:

«الهی تَش بگیره اطلس و وال/ کمرم خم شده از زور رووار

الهی تَش بگیره نوتِ شاهی/ جیگرم گل زده رو قند و چاهی»(فرزین‌نیا، ۱۳۹۵: ۷).

چنان‌که مشاهده می‌شود، دوبیتیِ «شهربانو» اصیل‌تر و منسجم‌تر است. حداقل به این دلیل که از نظر قافیه و پیوندهایِ معنایی استوارتر است.

۲-۵. بیان مسائل اقتصادی

سنه الف است هزار و سیصد و بیست/ مروَّت رفت و ایمان ذرّه‌یی نیست

رفیقا گر نمی‌دونید، بدونید/ که گندم چار قرون، روغن مَنِش بیست (ناشناس)

sana alf as hezâr-o sisaδ-o bis/ morovvat raft-o imân zarra-yi nis

rafiq-â gar na-mi-dun-iδ bo-δun-iδ/ ke gannom čâr qarun ruγan man-eš bis

-سال هزار و سیصد و بیست است. مُرُوت رفت و ذرّه‌ای ایمان وجود ندارد.

-ای دوستان اگر نمی‌دانید بدانید که گندم چهار قران است و روغن، هر یک من، بیست.

۲-۶. آفرین و نفرین

«از قدیم الایام انسان در برخورد با موانع و مشکلاتی که قادر به رفع آن‌ها نبوده، از نیرویی فراطبیعی استمداد می‌جسته است. دعا و نفرین نمود آشکار این موضوع است که به عنوان بن‌مایه‌ای فرهنگی، دینی، اسطوره‌ای و حتی ادبی رواج داشته است.»(دهرامی و فهیمی‌پور، ۱۳۹۶: ۶۶)

۲-۶-۱. آفرین (دعای خیر)

آیه خالو شنفتم من اذونِت/ خوارزاده‌ت بلاگردون جونِت

بُوَن تو «فاطمه» عَقدِ «فروزان» / نبینی داغ فرزندایْ جَوونِت (فروزان)

aya xɔlu šenoft-am man azun-et/ xâr-zâδa-t balâ-gardun-e jun-et

bo-van to fâtoma aγd-e foruzân/ na-bin-i dâγ-e farzand-ɔ-y javun-et

-ای دایی! من صدای اذان گفتنَت را شنیدم. خواهرزاده‌ات (فروزان) بلاگردان جانَت شود.

-تو پیمان عقد «فاطمه» و «فروزان» را ببند. امیدوارم که داغ فرزندان جوانَت را نبینی.

۲-۶-۲. نفرین (دعای شرّ)

مردِ آرت‌فروش تخمِت بِشه گُم/ جُوِت میدی به تنخوا آرت گُنُّم

خودِت انصاف بده ای بی‌مُرُوّت/ شَوی مُلحق برئی قعرِ جَهَنُّم (حسن صَفَر)

mard-e ârt-foruš toxm-et be-še gom/ jô-et mi-δ-i be tan-xâ ârt-e gannom

xoδet ensâf be-δe ey bi:-morovvat/ šav-i molhaq bar-i qa:r-e jahannom

-ای مرد آردفروش! امیدوارم که اصل و نسبت گم شود چرا که [آردِ] جو خود را در عوض آرد گندم می‌فروشی.

-ای بی‌مروت! خودت انصاف بده. امیدوارم که به قعر جهنم بروی!

۷-۲. دین و مذهب و باورهای مربوط آن

ماهیت مناجات و ادعیه، از دیدگاه انواع ادبی، غنایی است زیرا راز و نیاز با خداوند، مایه‌های احساسی و عاطفی دارد (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۴۲). در این گروه از دوبیتی‌های لای‌زنگان به بیان باورهای مذهبی، مناجات، وصف و مدح بزرگان دین، مددجویی از خداوند و بزرگان دین، شرح رویدادهای دینی و امثال این‌ها پرداخته شده است.

محمد که براق آمد برایَش/ زده پایِ مُوارک بر رکاوَش

شَوی که مصّفی عَشرِ الا بود/ که بود همراش تعامل کرد طعامش؟ (چراغ روشن)

mohammaδ ke borâq âmaδ berây-aš/ zaδ-e pâ-ye movârak bar rekâv-aš

šav-i ke mossafâ ašr-e elâ buδ/ ke buδ ham-râ-š ta`âmol kerd ta`âm-aš

-حضرت محمد که برایَش براق فرود آمد، پایِ مبارکش را بر رکابش زده است.

-شبی که مصطفی (ع) در عرش الهی بود، چه کسی بود که عذایَش را تناول کرد؟

توضیح: آقای محمد یزدانی، راویِ این دوبیتی، داستانِ کوچکی نیز پس از روایت این دوبیتی نقل کرد و گفت: شاعر این دوبیتی را براساس این داستان سروده است. و اینک داستان:

هنگامی که حضرت محمد به بارگاه و عرش الهی دعوت شد و به آن‌جا رفت، برایَش غذایی از بهشت آوردند. دعا کرد و به خدا گفت: من تا کنون به تنهایی غذا نخورده‌ام! ندا آمد که تو شروع به خوردن غذا کن، کسی دیگر نیز خواهد آمد و در خوردن غذا با تو شریک خواهد شد. حضرت محمد شروع به غذا خوردن کرد و دستی از غیب آمد و شروع به خوردن غذا کرد. آن

دست غیبی تا پایان، لقمه برمی‌گرفت و همراه با محمد غذا می‌خورد. به گونه‌ای که لقمه‌ای حضرت محمد می‌خورد و لقمه‌ای هم آن دست غیبی برمی‌داشت.

سیبی روی غذا بود و حضرت محمد سیب را نصف کرد و یک نیمه را به آن دست غیبی داد و نیمهٔ دیگر را برای خودش برداشت. نیمه‌ای که مال خودش بود را نخورد تا به همراه خود برای حضرت علی (ع) که کودکی گهواره‌ای بود ببرد. وقتی که پیامبراز عرش الهی بازگشت نیمهٔ سیب را به حضرت علی داد و دید که نیمهٔ دیگر سیب نیز در دستان علی است و متوجه شد که آن دستی که از غیب می‌آمد و لقمه برمی‌گرفت، دست حضرت علی بوده است. و بدین سبب بود که حضرت محمد گفت: «علی را خدا نمی‌دانم ولی از خدا هم جدا نمی‌دانم».

۸-۲.پند و اندرز

مکن بر یار بد خود را گرفتار/ مو که کردُم پشیمونُم به این کار

مو که کردُم وفاداری ندیدُم/ ز دست یار بد صد داد و بی‌داد (یحیی سرفراز)

ma-kon bar yâr-e baδ xoδ râ gereftâr/ mo ke kerd-om pašimun-om be in kâr

mo ke kerd-om vafâ-dɔri na-δiδ-om/ ze dast-e yâr-e baδ saδ dâδ-o bi:-δâδ

-خودت را گرفتارِ یار بد نکن! من که چنین کاری کرده‌ام پشیمان هستم.

-من که این کار را کردم، وفا و وفاداری‌ای ندیدم. از دست یار بد صد داد و بی‌داد!

در دوبیتی فوق اگرچه میان ابیات و مصرع‌ها ارتباط معنایی می‌بینیم، اما از نظر شکل و ظاهر، دو بیت از هم جداست. بیت اول این دوبیتی برگرفته از دوبیتی‌ای از فایز (؟) است:

«مکن خود را به یار بد گرفتار/ که من کردم پشیمانم از این کار

بت بدخو زد آتش جان فایز/ که مار بد بود بهتر از آن یار»(خوشفکر، ۱۳۹۰: ۵۹).

شاعر در دوبیتی زیر ما را به صبر و شکیبایی دعوت کرده است:

شُوْ اِیْ تُاریکه، آخُر ما اَ دی یا/ اَیه فَوّاره رَه بالا اَ شی یا

ایطوْ نیمّونه چرخ دُایُم اِچرخه/ اَ زیرِه هرکه، خوا ناخوا اَ ری یا (محمدحسن باقری؛ غلمل)

šô ey tɔri:k-e â:xor mâ: a di: yâ/ aya favvâ:ra ra: bâ:lâ a ši: yâ

i-tô nim-mu:n-e čarx dɔyom e-čarx-e/ a zi:r-e har-ka xâ: nâ:xâ a ri: yâ

-شب اگرچه تاریک است، ماه دیده می‌شود. اگر فواره بالا رفت، به پایین برمی‌گردد.

-این گونه نمی‌ماند، چرخ گردون دائم در حال چرخیدن است. هر کس که پایین است، خواه ناخواه بالا می‌آید.

۹-۲. گلایه‌ها

یکی از انواع موتیف‌های شعر فارسی گلایه است که با توجه به در بر داشتن احساسات و عواطف فردی از فروع ادب غنایی به شمار می‌آید. در زمینهٔ نظم در ادب فارسی از قرن ششم قصاید و قطعات مستقلی وجود دارد که شاعران در آن‌ها به شکایت از روزگار و اهل روزگار خود پرداخته‌اند (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۴۷). ژرف‌ساخت این نوع ادبی پرتوتایپ حسرت به دورهٔ اساطیری اهورایی و عصر نور است. (همان: ۲۴۸ و ۲۴۹). دوبیتی‌سرایان لای‌زنگانی در اشعار خود از مسائلی نظیر روزگار، طی شدن جوانی، روابط سرد انسان‌ها، فقر و معیشت نامناسب، نزدیکان و خویشان و کمبود امکانات گلایه کرده‌اند.

۹-۲-۱. گلایه از فقر

دیگُم دیزیه، ظرفُم حَصینه/ لُواسُم آسمون، فرشُم زمینه

روز مُفلسی از کو نیا در/ که دلبر با تکبر می‌نشینه (حسن صفر)

di:g-om dizi-ye zarf-om hasin-e/ lovâs-om â:samun farš-om zamin-e

ruz-e mofles-i az ku na-yâ dar/ ke delbar bâ takabbor mi-nešin-e

-دیگ من دیزی و ظرف من ظرفی سفالی است. آسمان لباس من و فرش من زمین است.

-کاش خورشید مفلسی طلوع نکند! چراکه دلبر با تکبر می‌نشیند (متکبر می‌شود)

۹-۲-۲. گلایه از معیشت نامناسب

بَری «بونِ بَنی» و «چازونی»/ خدا لعنت کند کسمِ چُپونی

چُپون گلّه‌تون ماس و پنیره،/ چُپون کهره‌گَل داره می‌میره (ناشناس)

bar-i bun-e bani-yo čâ:-zuni/ xoδâ la:nat konaδ kasm-e čopun-i

čopun-e galla-tun mâ:s-o panir-e/ čopun-e ka:ra-gal dâr-e mi-mir-e

-خدا در این منطقهٔ«بونِ بَنی» و «چاه‌زونی»، پیشهٔ چوپانی را لعنت کند!

-به چوپان گلهٔ شما ماست و پنیر می‌رسد اما چوپان کهره‌ها دارد می‌میرد (چیزی به او نمی‌رسد)

۲-۹-۳. گلایه از روزگار و جور آن

بُوال ایگوی تِرِنجُک، مَـَگدشته/ سفیده مید و هفتُم گیرِ هشته

یه بارَم کَـَ اَ تو سی سال زِنّه‌ی/ ئی دنیا ری خوشِش ریوَم نگِشته (علیرضا باقری)

bo-vâ:l i-gu-y terenjak ma:-gozašt-e/ safiδ-e mi:δ-o haft-om gir-e hašt-e

ya bâ:r-am k-a: a to si: sâl-e zenny/ i donyâ ri: xoš-eš ri:va-m na-gešt-e

-به من می‌گویی: بالا و پایین بپر و شادمانی کن! اما دیگر از من گذشته است. موهایم سفید است و هفتَم گیر هشتَم است.

-در این سی سالِ زندگی من، حتی یک بار هم دنیا روی خوشش را به من نشان نداده است.

۲-۹-۴. گلایه از طی شدن جوانی

جوونی مو اَ سر رفت و نَکیگُم/ نَخورده عمرِ مو هِمقِسکوَم جُم

دلُم پیزه‌ی کُنه کارُای جَوونا/ دَ نیمفَهمه جوون نیسُّم مو پیرُم (محمدحسن باقری؛ غلمل)

javun-i mo a sar raft-o nak-i-gom/ na-xârd-e omr-e mo hem-qesku`-am jom

del-om pi:ze-y kon-e kâ:r-ɔ-y javun-â/ da nim-fa:m-e javun niss-om mo pi:r-om

-جوانی من طی شد و با خود می‌گویم: عمر من ریزه‌ای هم تکان نخورده است (هنوز جوانم)

-دلم آرزوی انجام دادن کارهای جوانان را دارد، نمی‌داند که من دیگر جوان نیستم و پیرم.

۲-۹-۵. گلایه از روابط سرد انسان‌ها

مِثِ بَلگی اسیر دسّ بادُم/ جُدا، بَلگای دیه نیسّن اَیادُم

اونا سوزِن اَ تَفتِ ئی درختا/ مو خشکُم، نیمرسه هیشکه اَ دادُم(محمدحسن باقری؛ غلمل)

mes-e balg-i asi:r-e dass-e bâ:δ-om/ joδâ balg-ɔ-y diya niss-en a yâ:δ-om

un-â sôz-en a taft-e i deraxt-â/ mo xošk-om nim-ras-e hiš-ka a dâ:δ-om

-مانند برگی تنها در دست باد اسیر هستم و برگ‌های دیگر مرا فراموش کرده‌اند.

-آن‌ها روی درختند و سبز هستند، من برگی خشکم و کسی به فریادم نمی‌رسد.(رنجبر و باقری، ۱۳۹۵: ۶۶ و ۶۷ با اندکی تصرف)

۲-۹-۶. گلایه از معشوق

مرا مُرده، تو عمر جاودانی/ مرا تشنه، تو آب زندگانی

«فُروزان» تشنهٔ لَعل لب توست/ تو هَم شربت به جام دیگرانی

marâ morda to omr-e jâveδâni/ marâ tešna to â:b-e zenda-gâni

foruzân tešna-ye la:l-e lab-e to-st/ to ham šarbat be jâ:m-e digarâni

-من مُرده هستم و تو عمر جاودانی هستی. من تشنه‌ام و تو آب زندگانی هستی.

-«فروزان» تشنهٔ لبِ لعل توست اما تو شربتی هستی که در جام دیگران است.

بیت اول این دوبیتی را در مثنوی یوسف و زلیخا اثر عبدالرحمن جامی می‌توان یافت:

« منم تشنه تو آب زندگانی/ منم کشته تو عمر جاودانی»(جامی، ۱۳۲۵: ۱۱۰).

۲-۹-۷. گلایه از نزدیکان و خویشان

«علی بگ» پینه‌دوزه مُز نداره/ «علی بگ» قومایِ دلسوز نداره

نیارید نون دوغ بهر علی بگ/ «علی بگ» میل نونِ مَسکه داره (کربلایی علی نصیرا)

ali-bag pina-duz-e moz na-δâr-e/ ali-bag qôm-â-ye del-suz na-δâr-e

na-yâr-iδ nun-e duγ ba:r-e ali-bag/ ali-bag meyl-e nun-e maska dâr-e

-«علی بگ» پینه‌دوز است و مزد ندارد. «علی بگ» قوم و خویش دل‌سوز ندارد.

-نان دوغ برای «علی بگ» نیاورید چراکه «علی بگ» تمایل به نان و کره دارد.

۲-۹-۸. گلایه از کمبود امکانات

به «گَرمُوشا» رسیدُم کوله بر کول/ خدا نالُم که «چازونی» بشه چول

وُلاتی که نداره آب خوردن/ مَگی منزل که آخُر می‌خوری گول (ناشناس)

be garmôšâ rasið-om kula bar kul/ xoδâ nâl-om ke čâ:-zuni beš-e čul

volât-i ke na-δâr-e âb-e xordan/ ma-gi manzel ke â:xor mi-xor-i gul

-به «گرموشا» رسیدم در حالی که چیزی را بر دوش حمل می‌کردم. از خدا می‌خواهم که «چاه زونی» نابود شود.

-محلی که آب برای خوردن ندارد برای ساکن شدن انتخاب نکن چراکه بعداً متوجه می‌شوی که گول خورده‌ای.

۱۰-۲. شهرآشوب

«شهرآشوب شعری است که در آن، طبقات مختلف شهر، مثل صنعت‌گران، پیشه‌وران و کارگران را توصیف می‌کند و این مشاغل را طبقه‌بندی می‌نماید.»(پرویش و محمدی، ۱۳۹۷: ۷۰).

شهرآشوب‌ها در حوزۀ کوشش‌هایی قرار می‌گیرد که شاعران، برای آشتی و نزدیکی با زبان و ادب عامه به کار برده‌اند. شهرآشوب‌ها شعر را از دربار و کاخ‌های باشکوه و محافل بزرگان به میان مردم کوچه و بازار آورد. (احمدپناهی، ۱۳۸۳: ۵۰). این گونۀ ادبی در اصل از فروع هجو است. (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۳۱).

نُگاگونی مثِ روباه پیره/ نَجُمّی ئی خَشَم تَدَس ایگیره

زمینای حدود لای‌زنگو/ وانَلیت که نُگاگونی بگیره (محمدحسن باقری؛ غلمل)

nogɔgun-i mese ru:bâh-e pi:r-e/ na-jomm-i i xašam ta:-das i-gir-e

zamin-â-y-e hoδuδ-e lây-e-zangu/ vâ-na:l-it ke nogɔgun-i be-gir-e

-نوایگانی مانند روباه پیر است و اگر به خود نیایی این محل (لای‌زنگان) را از دست تو می‌گیرد.

-زمین‌های حدود لای‌زنگان را نگذارید که نوایگانی بخرد!

نوایگان نام روستایی است در همسایگی لای‌زنگان که چند سالی است اهالی آن فعالیت کاشت درخت انجیر خود را گسترش داده‌اند و بخش‌هایی از زمین‌های مردم لای‌زنگان را نیز خریده‌اند. در پی این ماجرا تعداد زیادی از اهالی لای‌زنگان، زمین‌های خود را به اهالی نوایگان فروختند که با مخالفت شدید بسیاری از اهالی لای‌زنگان رو به رو شد. در این دوبیتی نیز چنان‌که مشاهده می‌شود، محمدحسن از این افراد حمایت کرده و با فروش زمین به نوایگانی‌ها مخالفت کرده است.

۱۱-۲.مرثیه

مرثیه شعری است که در سوگ مرده سروده می‌شود و از گونه‌های ادب غنایی به شمار می‌رود (حاتمی گوربندی و ستوده، ۱۳۹۶: ۴۰). در رثاء، شاعر با روبه‌رو شدن با مرگ عزیزِ خود، احساسات و عواطف لطیف خود را از فراق و ماتم او بیان می‌کند. در مرثیه عنصر عاطفه، احساس و تخیل بر جنبهٔ عقل و منطق غلبه می‌یابد. (غنی‌پور ملکشاه و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۷).

«مرثیه در ادبیات فارسی غالباً منظوم است و ممکن است به هر قالبی باشد: قصیده، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و گاهی غزل و رباعی و مثنوی»(شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۲۴).

مَگفتن که تو رفتی شد چَشُم نَم/ اَ ری چهرم نِشِس زی گردِ ماتم

تو رفتی بی‌خَوَل دوس عزیزم/ مو وامُنُّم اَ شی کوبَنّی اَ غم (محمدحسن باقری در رثای دوستش مجید)

ma-goft-en ke to raft-i šoδ čaš-om nam/ a ri če:ra-m ne-šes zi gard-e mâ:tam

to raft-i bi:-xaval dus-e aziz-om/ mo vâ:-monn-om a ši ku:-bann-i a γam

-به من گفتند که تو رفتی، چشم من نم شد. زود بر روی چهره‌ام گرد ماتم نشست.

-تو بی‌خبر رفتی دوست عزیزم، من ماندم در زیر کوهی از غم.

۱۲-۲.شوخ‌طبعی

معمولاً در ایران به بیش‌تر آثاری که در گونهٔ کلی شوخ‌طبعی نوشته، گفته، به نمایش درآمده یا مصور می‌شود، طنز می‌گویند، ازین رو نمی‌توان تفاوتی میان فکاهی‌نویس و طنزپرداز قایل

شد. (موسوی، ۱۳۸۵: ۹). «در ادبیات و شعر، عصبیت‌های روانی و آزردگی‌های روحی و اعتراض‌های اجتماعی عمدتاً از طریق طنز، هجو و دیگر مشتقات آن بازتاب می‌یابد.»(نجاری و بالی، ۱۳۹۴: ۴۱۲).

در میان دوبیتی‌های لای‌زنگان اشعار بسیاری در این حوزه سروده شده که می‌توان آن‌ها را به هجو، هزل، فکاهه، طنز و پارودی تقسیم کرد.

۲-۱۲-۱. طنز

در گذشته طنز را به مفهوم امروزی به کار نمی‌بردند بلکه غالباً در معنی «طعنه» کاربرد داشته است. (ساکی، ۱۳۹۰: ۱۵۴). «طنز خروج از هنجار عادی کلام است. زیرا نویسنده در طنز، چیزی جز معنای عرفی کلام را مدّ نظر قرار می‌دهد.»(باقریان بستان آباد، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

قل هو الله و الحمد و تبارک/ جناب «شیخعلی» عیدت مبارک

تو اَفتاوه‌ی «حسن» بردی به غارت/ جواو چیدی به فردای قیامت؟ (حسن صفر)

qol-hovallâh-o alhamd-o tabârak/ jenâb-e šix-ali eyð-et mo-bârak

to aftâ:ve-y hasan bord-i be γâ:rat/ jovâv č-i-δi be fardâ-ye qeyâmat

-قل هو الله و الحمد و تبارک، جناب شیخ‌علی عیدت مبارک!

-تو آفتابهٔ حسن را به یغما بردی، در قیامت چه پاسخی خواهی داد؟

در زمان قدیم روحانی‌ای به نام شیخ علی از این شاعر یعنی؛ حسن صَفَر، طلبی داشته و حسن صَفَر هم تهیدست بوده و نمی‌توانسته بدهی خود را بپردازد. روزی شیخ علی می‌رود و آفتابهٔ مسیِ وی را برمی‌دارد و با خود می‌برد!

۲-۱۲-۲. فکاهه

هدف فکاهه را میل به نشاط و تفریح متعادل دانسته‌اند که در آن از شگرد برجسته‌سازی مسائل، امور و پدیده‌های خنده‌آور استفاده می‌شود. (سادات‌شریفی و طوبایی، ۱۳۹۰: ۳۱).

تویی ماه و مو اَورِ تنگ و تُاریک / تویی پسّه مُیُم گردو کَنِه‌ی پیک

تو کهره‌ی مُرخَلَژقَنّی! سیُو مو/ مدرنی تو، مو خُ هسُّم کلاسیک (محمدحسن باقری؛ غلمل)

to-yi mâ:h-o mo avr-e tang-o tərik/ to-yi pessa mo-yom gerdu kane-y pik

to ka:re-y mor-xalaž-qann-i siyô mo/ moδern-i to mo xo hass-om kelâsik

-تو ماهی و من ابری تنگ و تاریک. تو پسته هستی و من گردوی پوکی که مغز آن به راحتی جدا نمی‌شود.

-تو گوسفند **مُرخَلَژ قَندی** هستی و من آن گوسفند سیاه هستم. تو مدرنی و من کلاسیک هستم.

مُرخَلَژ mor-xalažیا مُرخَلَج قَندی: گوسفندی است که سیاه رنگ باشد و رنگ صورت آن روشن باشد و بر چهرهٔ برخی از آنان دو خط نقش بسته باشد.«خَلَج xalaj : بزی که یک یا دو خط قهوه‌ای رنگ در صورتش -از بالا به پایین- نقش بسته باشد.»(نمیرانیان، رنجبر و حیدری، ۱۳۹۴: ۶).

۲-۱۲-۳. زشت‌نگاری (هزل)

زشت‌نگاری و مستهجن‌نویسی از قدیم در ادب فارسی رواج داشته و معروف‌ترین نمونهٔ آن داستان الفیه و شلفیه است که با تصاویر مستهجن همراه بوده است. در زشت‌نگاری‌ها مطالب و مسائل مستهجن جنسی مطرح می‌شود. (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۴۳ و ۲۴۴)

مو «عباسُم» و قوم «فلایُم»/ مو مرد پُرغرورِ ...رِ اَ پایُم

سلام من به «خیرن» می‌رسونید:/ که هرجا وعده می‌دی تا بیایُم (عباس جاوید)

mo abbâs-om-o qôm-e falâ-yom/ mo mard-e por-γorur-e kir-a pâ:-yom

salâm-e man be xeyran mi-rasun-iδ/ ke ha-jâ va:δa mi-δi tâ bi-yâ-yom

-من «عباس» هستم و از اقوام «فلاح» (؟) هستم. من مردی پرغرور و بسیار شهوت‌رانم.

-سلام من را به «خیرن» برسانید و بگویید هرجا وعده می‌دهی من می‌آیم.

۲-۱۲-۴. هجو

«کاربرد دشنام و ناسزا برای تخریب هجوشونده است. هجو در لغت به معنای عیب کردن و برشمردن عیب و ناسزاگویی آمده است. و در اصطلاح ادیبان عبارت است از نوعی شعر غنایی که بر پایهٔ نقد گزنده و دردانگیز است و آن مقابل مدح است.»(حری، ۱۳۸۷: ۶۸).

گل زیره گل لاله چه خوشبو/ شَمَمبو ارشد گل‌های خوشبو

«فروزانم» به مِی‌گردو بمونه / «حسینی» چون گل رز می‌دهد بو (کربلایی حسین منوچهری)

gol-e zi:ra gol-e lâ:la če xoš-bu/ šamambu aršaδ-e gol-hâ-ye xoš-bu

foruzân-am be meygerdu bo-mun-e/ hoseyn-i čon gol-e raz mi-δahaδ bu

شَمَمبو šamambu : نام گلی، گل شب‌بو، به نظر می‌رسد این واژه همان «شب‌بو» باشد که در ترانه‌های محلی فارس به صورت «شو مبو» (نک: فقیری، ۱۳۸۵: ۱۷۸ و ۱۸۸) و «شبمبو» (نک: حبیبی، ۱۳۸۶: ۲۳۲) آمده است. مِی‌گردو meygerdu : نام گیاهی است که بوی بدی دارد. در گذشته از این گیاه جارو درست می‌کردند. همچنین برای برخی بیماری‌ها نیز از آن استفاده می‌کردند. گل رز gol-e raz : گل درخت انگور، ابتدای رشد خوشهٔ انگور.

-گل زیره و گل لاله چه خوش‌بو! گل شب‌بو ارشد گل‌های خوش‌بو است.

-«فروزان» چون **میگردو** بدبو است و «حسین» (نام شاعر) چون گلِ درخت رز بوی خوبی دارد.

چراغ روشن در دوبیتی زیر به هجو یکی از روحانیان روستای همسایهٔ خود پرداخته است:

لباسای شریعت کرده‌یی خوار/ مسلمانْ‌ظاهری ای شیخ «انصار»

که تو دین مسلمونی نداری/ ازی شیخای بایی باشه بسیار (چراغ روشن)

labâs-â-ye šari`at karda-yi xâr/ mosalmân zâher-i ey šix-e ansâr

ke to din-e mosalmun-i na-δɔr-i/ az-i šix-â-ye bâ:yi bâš-e besyâr

-لباس‌هایِ شریعت را بی‌ارزش کرده‌ای! تو به ظاهر مسلمانی ای شیخِ انصاری!

-تو دینِ مسلمانی نداری (مسلمان نیستی) از این شیخ‌های بهایی بسیار است.

منظور از شیخ انصار، یکی از روحانیونِ خاندان «انصاری» در روستای «نوایگان» و به احتمال زیاد «شیخ ابوالحسن انصاری» است. «شیخ زکریایِ انصاری» و «شیخ ابوالحسن انصاری» در منطقهٔ کوهستانِ داراب، تحت تأثیرِ سید عبدالحسین لاری، به فعالیت‌هایِ سیاسی، مبارزه و مشروطه‌خواهی می‌پرداختند. گویا «روشن» از لای‌زنگان، باری را برای یکی از این «انصاری»ها با خر خود به روستای نوایگان می‌برد و در آن‌جا مورد بی‌مهری واقع می‌شود و کسی بدو توجهی نمی‌کند و این دوبیتی را می‌سراید.

۲-۱۲-۵. پارودی (نقیضه)

لغت پارودی منشأ یونانی دارد و تشکیل شده از دو واژهٔpar به معنی آواز و ترانه و ode به معنای آواز فرعی و آواز کمکی است. (موسوی، ۱۳۸۵: ۲۷). پارودی به معنی تقلید آواز و در اصطلاح به معنی تقلید کلمات، سبک، ایده‌ها، لحن و افکار مؤلف است به نحوی که تمسخرآمیز به نظر برسد. (فلاح قهرودی و صابری تبریزی، ۱۳۸۹: ۱۹).

سرِ «پوزه‌ی بَکی» من باشم و تو/ وِل چَش‌کِلپَکی من باشم و تو

هامو لَحظه‌ی که بر قبرم سپارن/ به زیر لوچَکی من باشم و تو (کربلایی حسین منوچهری)

sar-e puze-y baki man bâš-am-o to/ vel-e čaš-kelpak-i man bâš-am-o to

hɔmu la:ze-y ke bar qabr-am sepâ:r-en/ be zi:r-e lôčaki man bâš-am-o to

-در «پوزهٔ بَکی» من هستم و تو! ای معشوقی که چشم‌هایت چون چشم سوسمار است، من هستم و تو!

-همان لحظه‌ای که مرا در قبر بگذارند، من و تو زیر ضربات کفش هستیم! (ما را با کفش می‌زنند)

این دوبیتی نقیضه‌ای است از دوبیتی زیر:

«سر کوی بلند من باشم و تو/ بلور و بارفتن من باشم و تو

در اون وقتی که سدرم را بریزن/ میون کفنم من باشم و تو»(کوهی کرمانی، ۱۳۴۷: ۱۴۶).

روایتی دیگر از این دوبیتی در کتاب «هشتصد ترانه» چنین است:

«سر کوه بُلن مو باشم و تو/ به پای یک چمن مو باشم و تو

دراون وقتی که در گورم گذارن/ به لای یک کفن مو باشم و تو»(علمی، ۱۳۸۳: ۱۱۰)

۱۳-۲.مدح

مدح که نقطهٔ مقابل هجو است در لغت به معنی ستایش کردن، تمجید کردن و ستودن است (معین، ۱۳۸۵: ۱۳۱۱). و در اصطلاح به نوعی از شعر گفته می‌شود که در آن شاعر به مدح پادشاه، بزرگانِ کشوری و لشکری و یا بزرگان دینی می‌پردازد.

«ابوالحسن» ز اصحاب خاص باشه/ زِ جمله‌ی مؤمنین ممتاز باشه

به ایمان چون حبیب بن مظاهر/ صفاتش حضرت سلمان باشه (حسن صَفَر)

abol-hasan ze ashâb xâ:s bâ:še/ ze jomle-y mo:menin momtâz bâ:še

be imân čon habib-ebn-e mazâ:her/ sefât-eš hazrat-e salmân bâ:še

-«ابوالحسن» از اصحاب خاص است (از خواص است) و از جملهٔ مؤمنین ممتاز است (برتر از تمام مؤمنین است)

-ایمان او همانند حبیب بن مظاهر و صفاتش چون صفات حضرت سلیمان است.

۱۴-۲. وصف طبیعت و لای‌زنگان

بیا بنگر به باغ لای‌زنگان/ به انجبر و انار لای‌زنگان

تمام کوه و صحرا هست بادُم/ به سَرکوش گُلایِ لای‌زنگان (بی‌بی ناز؛ زینب غلامی)

دوبیتی‌های بی‌بی ناز غلامی را خواهر شاعر یعنی؛ «کبری غلامی» روایت کرده است. این اشعار را کبری غلامی با خط خود در دفتری نوشته است. به نظر می‌رسد چون این دوبیتی‌ها بعداً مکتوب شده‌اند از حالت اولیه خارج شده‌اند. مثلاً به نظر می‌رسد در مصرع چهارم دوبیتی

فوق «به سَرکوش»، «به سَرکویش» بوده. البته ناگفته نماند که هنگام روایت این چند دوبیتی، فاصله‌ای میان آن‌چه مکتوب شده بود و آن‌چه روایت می‌شد، ایجاد شد و دوباره تا حدودی به روایت اصلی نزدیک شدند و واژه‌ها و اندکی هم از نحو جمله‌ها دچار تغییر شدند.

۱۵-۲. اخوانیات

این نوع دوبیتی‌ها شامل دوبیتی‌هایی می‌شود که شاعر موضوعی را مطرح کرده و آن را برای شاعری دیگر فرستاده و جوابِ شعر خود را دریافت کرده است. اگرچه یکی از ویژگی‌های اخوانیات، هم‌قافیه بودن شعر نخست و پاسخ آن است اما در میان دوبیتی‌های لای‌زنگان این ویژگی رعایت نشده است. این نوع از دوبیتی‌ها در میان شاعران نسل قدیم لای‌زنگان رواج نداشته است. امروزه برخی از دوبیتی‌سرایان لای‌زنگان، بدین نوع نیز پرداخته‌اند. موضوعات مطرح شده در این نوع دوبیتی‌ها معمولاً هزل، هجو، فکاهه و گلایه است.

محمدحسن باقری گفته است:

دلُم تنگه بِرت، خُتَّم ایدونی/ که ایری خیلی وخت هُمژا ایمونی؟

برم سخته دیه دیر اَ تو بیدن/ مو نیمتونُم کاکا، تَـم ای بُتونی

del-om tang-e bera-t xott-am i-dun-i/ ke i-ri xeyli vaxt hom-žâ i-mun-i

bera-m saxt-e diya dir-a: to biδan/ mo nim-tun-om kâkâ ta:m ey bo-tun-i

-دلم برایَت تنگ است. خودت هم می‌دانی که می‌روی و مدتی طولانی در آن‌جا می‌مانی؟

-دیگر برایم دور از تو بودن، سخت است. اگر تو هم بتوانی، من نمی‌توانم برادر!

علیرضا باقری در جواب گفته است:

تو خُتَّم خوو ایدونی حال زارُم/ چقد اَ دیریِ تو بی‌قرارُم!

خدایا وربچین اِژوارِ دولت/ که بیش‌تر اِش‌بوینُم یار غارم

to xott-am xuv i-dun-i hâl-e zâr-om/ čeqaδ a: diri-ye to bi-qarâr-om

xoδâ-yâ var-bečin ežvâr-e dôlat/ ke biš-tar eš-be-vin-om yâr-e γâr-om

-تو خودت هم حال زارم را به خوبی می‌دانی. چقدر از دوری تو بی‌قرارم!

-خدایا اجبار دولت (سربازی) را برچین! تا یار غارم را بیش‌تر ببینم. (رنجبر، ۱۳۹۹: ۱۵ و ۱۶).

۳. نتیجه‌گیری

شاعران محلی‌سرای لای‌زنگان در انتخاب قالب‌هایِ شعری بیش‌ترین توجه را به دوبیتی داشته‌اند. این توجه شامل شاعران حال و قدیمی‌ترین شاعرانِ لای‌زنگان یعنی؛ آن‌هایی که در اواخر دورهٔ قاجاریه و پهلوی اول می‌زیسته‌اند، می‌شود. به طور کلی دوبیتی‌های لای‌زنگان را از نظر محتوایی می‌توان به پانزده گروه تقسیم کرد: حوادث و پیشامدهای روزمره، رویدادهای تاریخی، عاشقانه‌ها، آفرین و نفرین، دین و مذهب و باورهای مربوط به آن، پند و اندرز، گلایه‌ها، شهرآشوب، مرثیه، شوخ‌طبعی، مدح، وصف طبیعت و لای‌زنگان و اخوانیات. در میان این پانزده گروه، حجم دوبیتی‌هایی که در حوادث و پیشامدهای روزمره، گلایه و عاشقانه‌ها سروده شده بیش‌تر است.

در دوبیتی‌های لای‌زنگان به مسائل بسیاری توجه شده است. در این میان به بیان حوادث و اتفاقات روزمره اعم از شخصی و غیر شخصی توجه بیش‌تری شده است. به گونه‌ای که راوی‌ها در هنگام روایت یک دوبیتی، داستانی را نیز که سبب سروده شدن آن دوبیتی است، بیان می‌کنند. همچنین در برخی از دوبیتی‌ها به رویدادهای تاریخی اشاره شده است. برای مثال دوبیتی‌هایی دربارهٔ هجوم ملخ به لای‌زنگان، بارش تگرگ و خسارت ناشی از آن، خورده شدن کودکانی توسط گرگ و نظیر این‌ها وجود دارد.

موضوع دیگری که بسیار بدان توجه شده عشق است. شاعرانِ بسیاری از قدیم تا کنون به مباحث عاشقانه پرداخته‌اند. در میان شاعران قدیمی لای‌زنگان، «فروزان» بیش‌ترین توجه را به بیان عاشقانه‌ها داشته است. دوبیتی‌های عاشقانه را می‌توان به چهار دستهٔبیان جدایی، وصال و وصف معشوق، واسوخت، عشق به فرزند و عشق به مادر تقسیم کرد.

در دوبیتی‌های بسیاری به گلایه پرداخته شده است. شاعران لای‌زنگان از قدیم تا کنون از مسائل بسیاری گلایه کرده‌اند. از آن جمله می‌توان بدین موارد اشاره کرد: گلایه از فقر، گلایه

از معیشت نامناسب، گلایه از روزگار و جور آن، گلایه از طی شدن جوانی، گلایه از روابط سرد انسان‌ها، گلایه از معشوق، گلایه از نزدیکان و خویشان و گلایه از کمبود امکانات.

فهرست منابع

کتاب‌ها

احمدپناهی، محمد، (۱۳۸۳)، *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران*، سیری در ترانه‌های ملّی ایران، چاپ دوم، تهران، سروش.

پراپ، ولادیمیر، (۱۳۹۲)، *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، توس.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۲۵) ، *یوسف و زلیخا*، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

حبیبی، احمد، (۱۳۸۶)، *محیا شاعری از جنوب*، چاپ سوم، شیراز، نوید شیراز.

حری، ابوالفضل، (۱۳۸۷)، *درباره‌ی طنز*، رویکردهای نوین به طنز و شوخ‌طبعی، تهران، سوره‌ی مهر.

خوشفکر، معصومه، (۱۳۹۰)، *ترانه‌ها و سرودهای محلی و روستایی*، چاپ پنجم، تهران: شهرام.

ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۶)، *زبان و ادبیات عامه‌ی ایران*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاه‌ها (سمت).

رزم‌آرا، حسینعلی، (۱۳۳۰) ، *فرهنگ جغرافیایی ایران*، جلد هفتم، تهران، چاپخانهٔ ارتش.

رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، *انواع شعر فارسی*، چاپ دوم، شیراز، نوید شیراز.

رنجبر، حسن، باقری، علیرضا، (۱۳۹۵)، *اگر آفتاب بتابد*، گزیده‌ی از اشعار محلی محمدحسن باقری، حسن رنجبر، علیرضا باقری، استهبان، انتشارات ستهبان.

سادات‌شریفی، سیدفرشید و طوبایی، فاطمه، (۱۳۹۰)، *شکل دیگر خندیدن*، دو گفتار درباره‌ی مجموعه داستان خمپاره‌ی مه‌آلود، شیراز، نوید شیراز.

شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، *انواع ادبی*، چاپ چهارم، تهران، میترا.

علمی، علیرضا، (۱۳۸۳)،*هشتصد ترانه*، تهران، بدرقه‌ی جاویدان.

فرزین‌نیا، صمد، (۱۳۹۵)، *ترانه‌های محلی جهرمی* (دوبیتی‌ها) با ملحقات و اضافاتی بر واسونک‌های محلی جهرمی. جهرم، بونیز.

فقیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۵) ، *سیری در ترانه‌های محلی با تکیه بر گوشه‌هایی از ترانه‌های محلی* فارس، شیراز، نوید شیراز.

معین، محمد، (۱۳۸۵)، *فرهنگ فارسی یک‌جلدی محمد معین*، به کوشش عزیزالله علیزاده، چاپ سوم، تهران، راه رشد.

موسوی، عبدالجواد، (۱۳۸۵) ، *کتاب طنز (۳)* ، تهران، سوره‌ی مهر.

همایونی، صادق، (۱۳۹۲) ، *ترانه‌های محلی ایران*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

مقاله‌ها

باقریان بستان‌آباد، الهام، (۱۳۸۷)، «*طنز در شعر معاصر*»،فصلنامهٔ ادبیات فارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱۲، صص ۱۲۷-۱۴۴.

پرویش، محسن و محمدی، ذکرالله، (۱۳۹۷)، «تحلیل جامعه‌شناختی شهرآشوب‌ها به عنوان تاریخ محلی منظوم در عصر تیموری»، متن‌پژوهی ادبی، سال ۲۲، شمارهٔ ۷۷، صص ۶۷-۹۲.

حاتمی گوربندی، دادخدا و ستوده، غلامرضا، (۱۳۹۶)، «بررسی تحلیلی مرثیه در شعر سنائی، جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و خاقانی»، فصلنامهٔ بهارستان سخن، سال چهاردهم، شمارهٔ ۳۷، صص ۳۹-۵۸.

درام، محمود، (۱۳۸۱)، «انواع ادبی»، پژوهشنامهٔ علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شمارهٔ ۳۳، صص ۷۵-۹۵.

دهرامی، مهدی و فهیمی‌پور، مجتبی. (۱۳۹۶). «آفرین و نفرین در آثار ایرانی باستان و میانه»، مجلهٔ مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال شانزدهم، شمارهٔ ۳۱، صص ۶۵-۷۹.

رزمجو، توران، (۱۳۹۰) ، «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۸ (پیاپی ۱۶۲) صص ۸۰-۸۴.

رنجبر، (۱۳۹۹)، «طبقه‌بندی دوبیتی‌های محلی محمدحسن باقری مشهور به غُلمَل»، ششمین همایش بین المللی مطالعات زبان و ادبیات در جهان اسلام.

رنجبر، حسن، (۱۳۹۶)، «نگاهی به بومی‌سروده‌های لای‌زنگانی و معرفی برخی از شاعران این روستا و نمونه‌ای از شعر آنان»، دومین همایش ملی بررسی ادبیات بومی ایران‌زمین، خرم‌آباد، صص ۶۴۱-۶۶۰.

ریاحی‌زمین، زهرا، (۱۳۸۴)، «انواع ادبی در شعر عصر تیموری»، مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دورهٔ ۲۲، شماره اول، صص ۳۳-۵۰.

زرقانی، سیدمهدی، (۱۳۸۸)، «طرحی برای طبقه‌بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۴، صص ۸۱-۱۰۶.

ساکی، محمدرضا، (۱۳۹۰)،«جنبهٔ تعلیمی هزل در مثنوی مولوی»، پژوهش‌نامهٔ ادبیات تطبیقی، سال سوم، شمارهٔ ۱۰، صص ۱۴۷-۱۵۳.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، «انواع ادبی و شعر فارسی»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شمارهٔ ۳۲، صص ۹-۴.

شیرودی، مرتضی، (۱۳۸۶) ، «شعر سیاسی و انقلاب اسلامی»، مربیان بهار، سال هفتم، شمارهٔ ۳۳، صص ۱۸۷-۲۰۳.

غنی‌پور ملکشاه، احمد و همکاران، (۱۳۹۴)، «جستاری در مرثیه‌های خاقانی شروانی»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی بلاغی، سال سوم، شماره‌ی ۱۰، صص ۷۶ تا ۹۰.

فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۹۳)، «سبک واسوخت در شعر، پیشرو و سرآمد واسوخت محتشم است نه وحشی»، نامۀ فرهنگستان، ویژه‌نامۀ شبه قاره، شمارۀ ۳، صص ۷-۳۴.

فلاح قهرودی، غلامعلی و صابری تبریزی، زهرا، (۱۳۸۹)، «نقیضه و پارودی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۴، صص ۱۷ تا ۳۲.

مؤذنی، علی‌محمد و حسن‌زاده، علی، (۱۳۹۷)، «جلوه‌های جامعه‌شناختی و شگردهای طنز در اشعار عامیانه‌ی جنوب»، دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادب عامه، سال ششم، شماره‌ی ۱۹، صص ۹۷ تا ۱۲۰.

نجاری، محمد و بالی، علی، (۱۳۹۴)، «سبک‌شناسی ساحات متناقضِ سنائی در سایه‌ی طنز، هجو و هزل»، فصلنامه‌ی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، شماره‌ی ۲، صص ۴۱۱ تا ۴۲۷.

نمیرانیان، کتایون، رنجبر، حسن، حیدری، حسن، (۱۳۹۴)، «واژه‌ها و اصطلاحات دامداری در گویش لای‌زنگانی»، دومین همایش ملی ادب محلی و محلی سرایان ایران زمین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی